

Shiraz-Beethoven.ir

- ۹.....بیگفتار
- ۱۳.....دیاجه‌ی یکم
- ۱۹.....دیاجه‌ی دوم
- گفت‌وگو
- ۳۱.....اردبیل، کودکی، اکبرگارمانی، آیوانهو و پدر
- ۴۱.....تهران، آکاردئون، رشید بهبودف و پدر
- ۶۱.....دیرستان، خودآموزی، مرتضی حنانه و واروژان
- ۷۷.....آغاز راه، «از اشک گل لاله» تا «پیوستن دریاها»
- ۱۰۵.....جنگ تلویزیونی قریب افشار، گروه چشم‌آذر و «خدای آسمون‌ها»
- ۱۱۷.....«فصل سبز خواهش برگ»
- ۱۲۷.....ارکسترهای ناصر چشم‌آذر
- ۱۴۷.....رنگ‌ها و رنگ‌ها
- ۱۵۹.....کوچ، غربت و شبهای تهران
- ۱۷۵.....موسیقی فیلم در راه
- ۱۹۱.....صدا و سیما: خانه و خانواده، محمد هاشمی و «سند قالمار»
- ۱۹۹.....دوباره سینما: سرب، هامون و «آزمودم عقل دوراندیش را، بعد از این...»
- ۲۱۹.....از ای ایران تا ممنوعیت از کار
- ۲۲۹.....ممنوعیت از کار: از گزارش ۷۱ تا میکس
- ۲۴۱.....باران عشق: خاطره‌ای تا ابد
- ۲۸۹.....قصه‌های مجید و «بوی جوی مولیان آید همی»
- ۳۰۷.....دوم خرداد و تولد دوباره‌ی ترانه: «با این عطش تا چشمه...»
- ۳۱۳.....«هر صدایی که صدا نیست...»
- ۳۲۹.....دوباره‌ی سایت
- ۳۳۳.....جد آلبوم‌ها
- ۳۴۱.....صاویر
- ۳۵۳.....هرت نام‌ها

Shiraz-Beethoven.ir

این کتاب ثمره‌ی یک عمر جوی گردی‌ست، جوی زلالی که از میان خانه‌ی کودکی من می‌گذرد، جویی که تصویر دستِ مهربان پدرم را که در سالن انتظار سینما با پول از جیب بیرون می‌آمد و با یک نوار به‌سوی من برمی‌گشت، از انتهای خاک سرد با خود می‌آورد و از برابر من می‌گذراند و به آسمان می‌برد. جویی که صدای آن از زمزمه‌های مادرم از ترانه و ترانه شنیدن، جان می‌گیرد و مرا تا خودِ کودکی می‌برد. جوی خوش‌صدایی که کودکی مرا به خود سوار کرد و به نوجوانی و جوانی و دانشگاه و درس و معدن و قلب زمین و ستیغ کوه رساند.

در این سفر، ترانه، همراه همیشگی من بود که از هم رهایی نداشتیم و چه خوب که رهایی نداشتیم.

این کتاب اما از عشق به هنرمندان ترانه‌سازی جان گرفت که اینک روسپید تاریخ شده‌اند. باغبانان فروتن هنر و موسیقی که از سر تعهد به زیبایی، تخم عشق و شیدایی در ذهن و جان ملتی پراکنده‌اند. از پس هنر آن‌ها درختانی رویدند که در گذر زمان تنومند شدند و حصارهای تاریخی را فرو ریختند تا خود جنگلی شوند، بلند که از تندبادهای سیاسی و باران حوادث، نیابد گزند.

ناصر چشم‌آذر یکی از آن بزرگ باغبانان است که کارنامه‌ی هنری‌اش، سایه‌سازتر از گستره‌ی ترانه است که او مطرب عشق است و «نقش هر پرده که زد راه به‌جایی دارد.» این مهم میسر نمی‌شد مگر به لطف خود ناصر چشم‌آذر که مرا به خلوت خود پذیرفتند و بر سفره اعتماد نشانند و چهارفصل را با من گذراندند و از پی هم، از خود و زندگی

باران عشق - گفت و گو با ناصر چشم‌آذر

و کارشان گفتند. از تلمذ در مکتب پدر تا در رکاب او تاختن و رسیدن به بالادست‌های دنیای ترانه، از ساخت ملودی تا تنظیم و آهنگسازی برای بزرگ‌ترین ارکسترها، از پای در راه بی‌بازگشت مهاجرت نهادن تا بازگشت، آن هم نه به وقت عافیت که به روز واقعه و میانه‌ی آتش و جنگ، چرا که ریشه‌اش در این خاک است و چراغش در این خانه می‌سوزد. از سال‌های خشک‌سالی ترانه و پیشش به سمت موسیقی فیلم تا خود «باران عشق».

در این راه، افتخار هم‌نشینی و گفت‌وگو با جمعی از چهره‌های موسیقی و سینما را یافتم، گفت‌وگوهایی که مفصل شدند و شاخ و برگشان از کتاب بیرون زد و به‌ناچار وجین شدند تا تنها بخش‌های مرتبط به متن و موضوع اصلی، سفره‌ی ما را رنگین‌تر کرده باشند. در این بین حسرت حضور متوجه چشم‌آذر عزیزمان بر دل ماند که صلاح در پرده‌نشینی دیدند.

آنچه قدر دارد و قیمتی ندارد، رفاقت رفقای است که هر یک، جایی از این سفر، سبز شدند و دستشان را به یاری دراز کردند که دستانشان را به گرمی دستانشان می‌فشارم. منصور تهرانی عزیز که خود از آن بزرگ باغبانان است و او بود که اول مسیر را نشان داد. آرش آذرپور که رفیق است و آنچه را از این سفر با خود آورده بودم و دست‌چین کرده بودم، به‌دقت واکاوی کرد.

فرزان کرمانی نژاد که بزرگوارانه کتاب را بزرگ کرد.

سرکار خانم شیرین احمدلو، همسر گرمی آقای چشم‌آذر که با مهربانی و لطف، پذیرای حضور دم به دم و گاه و بی‌گاه من بودند.

حامد پناهنده که مرا در پیاده کردن گفت‌وگوها روی کاغذ یاری کرد.

آندرانیک پاییزی که صمیمانه، به کمک در جمع‌آوری نام آثار ناصر چشم‌آذر دل داد.

و دیگر رفقا، ماهنامه‌ی «فیلم» و مسعود مهربانی، امید خاکپورنیا، حسام اسدی، الهام پیرزاد، ورقا عامری، ماندانا اهدتا، سعیدرضوی، علی کاظمی، کیوش جهان‌پور و سعید آرامی که سپاسگزار وجود پر غنیمتشان می‌مانم!

ختم کلام اینکه در این راه کوشش بسیار شد تا اطلاعات، بیشتر به واقعیت نزدیک باشند و کمتر خدشه بردارند، اما این تاریخ قدر ندیده‌ی نانوشته کجا و این ادعا کجا؟ دست شما را برای راهنمایی و ارائه‌ی نظر و انتقاد می‌فشارم!

قاصد بین من و شما www.Baraneshgh.com باشد!

حسین عصاران

پاییز ۱۳۹۴

Shiraz-Beethoven.ir

مقصود تویی! ناصر و دیگران بهانه!

اسفندیار منفردزاده

در کودکی، هر وقت همراه پدر، فقیری را می‌دیدم، از او پول می‌خواستم تا به فقیر بدهم. پدر همیشه می‌گفت: «به گداها ماهی نده بخورن، ماهیگیری یادشون بده تا بتونن همیشه رو پای خودشون وایسن!».

اکنون به بهانه‌ی نوشتن از دوست و هنرمند گرامی، ناصر چشم‌آذر، به جای نوشتن تعریف و تعارف‌های مرسوم، مفیدتر دانستم معیارهایی را که خود برای سنجش جایگاه کارورزان موسیقی می‌پسندم و به کار می‌گیرم، شرح دهم تا اگر پذیرفتنی بود و مقبول افتاد، شما خود بتوانید به کمک آن با جایگاه هریک از کارورزان موسیقی و ترانه بیشتر آشنا شوید.

به این منظور، نخست باید واژه‌هایی را که به کار می‌گیریم، برای همه‌ی ما معنا و مفهوم مشترکی داشته باشند تا به فهم مشترک یا تفاهم از آن برسیم و بعد بتوانیم به ابراز نظر مخالف یا موافق در مورد آن بپردازیم.

۱. «کارورز هنر» و «هنرمند»:

از آنجایی که «هر گردی، گردو نیست!» تفکیک «هنرمندان» از «کارورزان هنر» هم به

خود این دور هم نشستن آن‌ها جذاب بود. پدرم هم که از عشق من باخبر بود، به‌عنوان لطفی بزرگ، فقط اجازه می‌داد که من سبینی چای را به اتاق تمرین ببرم. من هم به این حضور کوتاه قانع نبودم. آن اتاقی که در آن این گروه دور هم می‌نشستند، دو در داشت. یک در ورودی و در دوم که به ایوان یا چیزی شبیه تراس‌های امروزی باز می‌شد. من که از در اصلی اتاق با سبینی چای وارد می‌شدم، خیلی سریع از در دیگر به روی تراس می‌رفتم و آنجا می‌ماندم تا از پشت شیشه، تمرین آن‌ها را که در عمل یک کنسرت بود، ببینم. این را هم بگویم که از بچگی تحت تأثیر حس‌ی درونی، عاشق اصوات طبیعت بودم. در هر مکان تازه‌ای ذهنم خیلی زود درگیر صداهای طبیعی می‌شد. به خاطر دارم که وقتی بچه بودم، باغی را که پر از بلبل و درخت و گوسفند بود، به پدر بزرگم امانت داده بودند، همیشه مجذوب صدای طبیعت جاری در آن باغ می‌شدم. اسم آنجا را هم «بهشت» گذاشته بودم. در گذر زمان بیش از پیش به این جمله که نقل کرده‌اند: «کامل‌ترین هنر، موسیقی است.» ایمان آوردم. تصور کنید وقتی چیزی می‌شکند، یک صدای «تق» از آن شکسته شدن می‌شنویم. در حالی که وقتی می‌خواهیم خبر شکسته شدن چیزی را بدهیم، باید از چند کلمه استفاده کنیم. این مساله به همان برتری موسیقی نسبت به سایر هنرها برمی‌گردد. به عنوان مثال وقتی شاعر می‌گوید: «من در باغی قدم می‌زدم که گل‌هایش هیچ رنگی نداشت»، خیلی سخت است که من باغی را با چنین خصوصیتی برای خودم مجسم کنم؛ اما با یک قطعه موسیقی، بی‌نیاز از به کار بردن این واژه‌ها، می‌توان ذهن مخاطب را به ده‌ها باغ این‌چنینی بُرد.

در هر حال، کم‌کم با نشستن کنار پدرم، تجربه‌های موسیقایی او به من هم منتقل شد. سولو زدن‌ها را شروع کردم، از همان عالم کودکی هم ایده‌آل من در موسیقی «اکبر گارمانی» گروه آن‌ها بود. در مجالس من تمام اوقات کنار او می‌نشستم. در شش‌سالگی اصول نت‌خوانی را به‌صورت مقدماتی نزد پدرم یاد گرفتم و بلافاصله بعد از این یادگیری اولیه، از پدرم خواستم که موسیقی آذری را به من یاد بدهد. برای خودم ثابت شده بود که عاشق موسیقی آذری و تکنیک‌های آن هستم. پدرم تکنیک «چارماش مونتلی» را استفاده می‌کرد و همیشه قطعات کورساکف، راخمانینف و قطعه‌ی «رقص شمشیر» خاچاطوریان را برای من می‌نواخت. عاشق فضای این موسیقی‌ها بودم.

اولین باری را هم که به سینما رفتید، به یاد دارید؟

اولین سینما رفتن را که یادم نمی‌آید، اما یکی از آن اولین‌ها را خیلی خوب به یاد دارم که در سینما ایران اردبیل، فیلم «آیوانهو» را دیدم. آن روز مویرگ‌های سرم در حال ترکیدن

Shiraz-Beethoven.ir

به سراغ یکی از بهترین ترانه‌های آن سال‌ها، یعنی «هجرت» برویم که زینت‌بخش کارنامه‌ی هنری حضرت‌عالی شده است.

ملودی ترانه‌ی «هجرت» را که من هم به آن خیلی علاقه دارم، ابتدا برای افشین مقدم ساختم. همکاری من و افشین با تنظیم ترانه‌ی «مسافر» که شعر و ملودی آن از جهان‌بخش پازوکی بود، شروع شد. همان‌جا شیفته‌ی صدای او شدم. در همان ایام افشین مقدم با همسرش اختلاف پیدا کرد که من برای حس و حال آن روزهایش ترانه‌ای با مضمون بازگشت و آشتی و پشیمانی به منصور تهرانی سفارش دادم. تأکید هم کردم که «منصور جان! این با بقیه‌ی کارهای مشترکمون، فرق داره.» همان خط اول شعر ترانه را هم به او دادم که او بر همان اساس شعر بگوید: (ای همه خوبی و پاکی / ای کلام مهربونی). پنج هزار تومان پیش‌پرداخت هم دادم. منصور هم روی ملودی من به زیبایی سرود: (حالا که شکسته شیشه‌ی غرور / من میام دوباره از یه راه دور). افشین جان من هم روزی بدون حضور من به استودیو «پاپ» رفت و روی صدای ارکستری که هنوز زهی‌های آن را ضبط نکرده بودم و عملاً کامل نبود، ترانه را به صورت تمرینی خواند. خواند و رفت و پرکشید و داغش را بر دل ما گذاشت. قربان آن چشمان زیبایش شوم که هنوز به من نگاه می‌کند. فرصت نشد که این ترانه را با ارکستر کامل ضبط کنیم. همان اجرای تمرینی را با نام «پشیمان»، به‌عنوان آخرین یادگار افشین منتشر کردیم که هم‌اکنون در دسترس است. اگر توجه کنید، افشین یک خط ترانه را هم فراموش می‌کند و از روی آن می‌گذرد.